

درآمدی

بر

باستان

پژوهی (۴)

«آرخه» (H. Arché) و «آرخه مفقود» (Lost Arché)

«لوگوس» (Logos) و «لوگوس مفقود» (Lost Logos)

«قد سألها قوم من قبلکم ثم اصحابها کافروا»^(۱)

بحث را بر محور تبارشناسی^(۲) و معنا کاوی^(۳) مفهوم «آرکتولوژی» پی می‌گیریم. چنان که گفته‌ایم «آرکتولوژی» اصطلاح ترجمه پذیری نیست، ریشه‌ها و بنیان‌های واژگانی آن نیز ترجمه ناپذیرتر.



دکتر حکمت... ملا صالحی

ما پیشتر ساختار مفهومی «آرکتولوژی» را به سه واژه و مفهوم کلیدی یعنی «آرخه» (Arché)، «آرخئون» (Archaeon) و «لوگوس» (Logos) تجزیه و شرحه شرحه ساخت شکنی کردیم^(۴). به این نکته نیز تأکید ورزیدیم که برای دست‌یابی به تعریفی استوار از مفهوم «آرکتولوژی» چه اندازه ریشه کاوی و لایه نگاری معنایی بنیان‌ها و ریشه‌هایی که «آرکتولوژی» از آن تراویده، ضروری است؛ لیکن در همین آغاز راه ادعان می‌کنیم، در حیطه بحثی که پیش روست حصول آن کار دشوار و پیچیده‌ای است. به رغم همه دشواری‌ها و پیچ و تاب‌های مسأله، تلاش خواهیم کرد زمینه را برای دست‌یابی به قرائت و فهمی نو از «آرکتولوژی» با اتکاء به معناشناسی و ریشه کاوی واژه‌هایی که آن را ترکیب بخشیده‌اند فراهم آوریم. «آرکتولوژی» (باستان‌شناسی) به موازات آن که به مثابه یک رویکرد و رویداد یا پدیده خاص شرایط جدید تاریخی و منظر عالم مدرن و اندیشه مدرنیته از تاریخ و موقعیت تاریخی بشر، یک پارادوکس بوده که به صورت یک مفهوم یا اصطلاح نیز یک پارادوکس می‌توان آن را تلقی کرد. پارادوکس از آن جهت که هر اندازه «ریشه واژه‌ها» ای که آن را به صورت یک اصطلاح و مفهوم کلیدی ترکیب بخشیده و ساخته‌اند متأملانه و عمیق‌تر ریشه کاوی و معناشناسی می‌کنیم، به نو بودگی «آرکتولوژی» در مقایسه با

و وثیق نقد، شناخته و فهمیده نشوند، نمی‌توان مدعی بود توانسته‌ایم. موجودیت و فلسفه وجودی آن را به مثابه یک رویداد تاریخی، درست فهمیده باشیم.

هر رویداد و پدیده‌ای از هر ساخت و مرتبتی متعالی که بر تاریخ تابیده و تعین و صورت تاریخی پذیرفته دست کم فهم، چنین صورت و تعینی بدون توجه به شرایط و قرائند تاریخی آن سخت‌یاب و دشوار خواهد بود.

هر شأن و منزلتی که ما بخواهیم برای پدیده «آرکئولوژی» قایل شویم، واقعیت این است که یکی از شرط‌های مهم نقد و فهم، موجودیت و فلسفه وجودی آن این است که بپذیریم با رویداد و رویکردی مواجه هستیم که از بنیاد با هستی‌شناسی و منظر تاریخی معاصر به هم در پیچیده است. البته ممکن است پرسید شود مراد ما از فلسفه وجودی چنین رجوعی چیست؟ یا اساساً چرا و چگونه و برای چه «آرکئولوژی» در چنین عصری؟ یا آن که وقتی گفته می‌شود «آرکئولوژی» پدیدد و مفهومی است قائم به آرچه و لوگوس یعنی مبنا و معنا، مراد ما از آرچه و لوگوس چیست؟

آیا به حقیقت با انکاء به مصالح آرختون یا آثار (Ta archaea) و کشف و نبش و گردآوری و باوری انبوه بقایا و اجساد و اجسام صامت و ناقص و پراکنده و فرسوده که در مواردی از نظر کمی نیز اندک‌اند و ناچیز و مشکوک و مبهم، می‌توان تاریخ را بر پایه اندیشه و شناختی که بر زمین ناستوار آرچه و لوگوس مفقود و مغفول پی نهاده شده بنا کرد و طرحی استوار و مقبول از آن ارائه داد؟ به راستی آرکئولوژی (باستان‌شناسی) در طلب و تمنای کدام آرچه و لوگوس مفقود و مغفول و از کفه رفته تاریخی است؟ خود، فرآورده کدام آرچه و لوگوس، مبنا و معنا، اندیشه و منظری بوده است؟

مشاهده می‌کنیم که چه اندازه یک مفهوم می‌تواند ذهن ما را با یک مثنوی پرسش درگیر کرده و به تک و پو برانگیزد، غنای بار فلسفی و معرفتی مفهوم آرکئولوژی آن گونه که مورد توجه و ژرف‌کاوی فلیسوفان و معرفت‌شناسان معاصر قرار گرفته باستان‌شناسان همچنان از آن بی‌خبر مانده‌اند. سر اندیشه و ذهن آن‌ها بیشتر گرم آرختون یعنی آثار و اجساد و اجسام بوده تا آرچه و لوگوس.

در این بحث ما تلاش خواهیم کرد با اتکاء به معناکاوی مفهوم آرکئولوژی مدخلی جدید در فلسفه و معرفت‌شناسی باستان‌شناسی بگشاییم. بر این نکته نیز تاکید می‌ورزیم: در اینجا مطالعه، نقد و تفسیر لایه به لایه یا دوره به دوره مراحل تحول تاریخی آرچه و لوگوس بطور سیستماتیک یا منظم از عهد باستان تا دوره جدید به ویژه در سه هزاره اخیر سنت فکری و مدنیت و معنویت باختر زمین مورد نظر ما نیست. با وجود آن که ضرورت آن را عمیقاً احساس می‌کنیم، لیکن طرحش بیرون از حیطه صلاحیت و قابلیت بحثی که پیش روست قرار می‌گیرد. چنانکه گفته‌ایم و به آن نیز همچنان تاکید می‌ورزیم، سعی ما بر آن است تا برخی معانی کلیدی و مهم آرچه و لوگوس را یا نسبتی که هر کدام با مفهوم آرکئولوژی و فلسفه وجودی آن می‌تواند داشته باشد توضیح دهیم. برای پرهیز از مغالطه ضرورت دارد به این نکته نیز اشاره شود که طرح، نقد، تفسیر معنایی یا هر متوتیک همه معانی عمیق فلسفی، متافیزیکی، متعالی و انتولوژیک آرچه، آرختون و لوگوس هرگز در اینجا مورد نظر ما نبوده و در همین آغاز راه اعتراف می‌کنیم

ریشه‌های سترگ، ژرف، گران معنا و غنی از سنت‌های فکری، بارمعنوی، متافیزیکی و فلسفی که مفهوم «آرکئولوژی» از آن برآمده بیشتر پی برده و ادعان ورزیده‌ایم. واقعیت این است که «آرکئولوژی» از بنیاد، قائم به مفاهیم و معانی است. سترگ رویدادی است استثنایی و پدیده‌ای بی‌سابقه. این تکرار همیشگی سخن ماست. از هر منظری که به آن بیاندیشیم، چه به مثابه یک رجوع نوین تاریخی چه به مثابه یک رویداد یا پدیده نوظهور در عرصه اندیشه و منظر تاریخی عالم مدرن یا روح تاریخی و تاریخ‌انگار (Historicism) مدرنیته و چه بصورت ابزار دانستن و شناختن یا مفهومی کلیدی برای آن که بشود به فهم و تعریفی استوار یا شناختی مطلوب و مقبول از مفهوم آن دست یافت، ضرورت دارد به همان شیوه «آرکئولوژیک» البته به معنای عام، معرفت‌کاوانه و فلسفی‌تر آن، مفهوم «آرکئولوژی» را شرحه شرحه و لایه نگاری معنایی کنیم. برای یک ذهن تیزبین و اندیشه جامع‌نگر، کشف و استخراج واژه «آرکئولوژی» پس از ظهور رنسانس از بستر اندیشه، زبان و فرهنگ عهد باستان هلنی و وضع آن برای بیان رجوع و درک جدید تاریخی بشر باختر زمینی از تاریخ و موقعیت و مقام تاریخی آدمی، نمی‌تواند یک انتخاب تصادفی تلقی شود. هر چند ظاهر و صورت مسأله خود را چنین می‌نمایاند.

این اصطلاح و مفهوم برای پدیده و معرفتی وضع شده که امروز احساس، اندیشه و وجدان بسیاری از ملت‌های جهان را با موزه‌ها، اطلاعات تاریخی و کشف‌ها و کاوش‌های خودبه‌طرز چشمگیری تسخیر کرده و به صورت نوعی کنش و منش دانستن و شناختن، کاویدن و فهمیدن واقعیت‌ها، رویدادها، موضوعات و مسأله‌ها حساسیت و توجه بسیاری از قلمروهای دیگر اندیشه، دانش و شناخت معاصر را به سمت خود کشانده و رانده است. حال چه به مذاق ما خوش و چه ناخوش آید. چه به پسندیم و چه به پسند ما نیاید، عالم مدرن و تمدن مدرنیته، تاریخ و تمدن موزه‌هاست. اندیشه، هستی‌شناسی و منظر تاریخی مدرنیته، موقعیت مطلق تاریخی بشر را می‌پذیرد. رجوع «آرکئولوژیک» به تاریخ، به آرچه، آرختون و لوگوس یا درست‌تر به آرچه‌ها و لوگوس‌های تاریخی فرآورده چنین تجربه، اندیشه و منظری بوده است. استنباط و طرز تلقی ما از آنچه در عالم مدرن رخ می‌دهد، چه به مثابه یک تراژدی بزرگ و تقدیر یاس‌آور تاریخ و موقعیت تاریخی بشر که بوی مرگ و اجساد و انتقال تاریخ و تشییع و تودیع سنت و میراث ملت‌ها به مشام می‌رسد، بوده باشد و چه به منزله یک قابلیت و موقعیت اندیشه و معرفت تاریخی معاصر فهمیده و پذیرفته شود، واقعیت این است که با رویدادی مواجه بوده‌ایم که در گذشته مشابه‌اش را سراغ نداشته و تجربه نکرده‌ایم.

«آرکئولوژی» (باستان‌شناسی)، جوشش، رویش و جوانه نوینی بوده که در عصر جدید و عالم مدرن جامه واقعیت بر تن آراسته، لیکن از تنه و پیکر سنت اندیشه و میراث مدنیت درختی گشش و تناور برآمده که ریشه‌های آن لایه به لایه تا چندین هزاره به عقب باز می‌گردد. چنین است که بر این باوریم، یک رویداد یا پدیده تاریخی هر اندازه بی‌سابقه و استثنایی بوده باشد از آن جهت که تاریخی تجربه می‌شود تا آن ریشه‌ها و بنیان‌ها، اصل‌ها و مبناها، سنت‌ها و میراث‌ها، شرط‌ها و وضع‌ها و تجربه‌های تاریخی که در جوشش و رویش و ظهور و تکون آن دخالت داشته و موثر بوده‌اند عمیق

گشوده‌ایم، لیکن بر این باوریم که همین سرفصل‌ها، درآمد و مدخل مناسبی برای بحث‌های بعدی ما که فلسفه «آرکئولوژی» و معرفت‌شناسی باستان‌شناسی را در جامعه ما پی خواهد نهاد، قرار خواهد گرفت. عناوین بحث‌های مورد نظر ما در اینجا شامل چهار موضوع محوری است:

- ۱- تاریخ، مندرج و مندمج در «آرخه» و «لوگوس».
- ۲- نسبت انتولوژیک شناخت و معرفت باستان‌شناسانه با «آرخه» و «لوگوس».
- ۳- بودن و وجود داشتن در ظل «آرخه» و «لوگوس».
- ۴- «آرخه» به مثابه یک طلب و تمنای جاودانه بشری.

تاریخ، مندرج و مندمج در آرخه و لوگوس

در بحث‌های پیشین و سرآغاز همین بحث، ما به برخی معانی مفهوم آرخه که مبداء، مبنا، منشاء، سر، سرآغاز، ریشه، بن، اصل، قاعده، پایه، علت اولی، بدایت و نهایت، کلیدی‌ترین آن‌ها را شامل می‌شد اشاره کردیم. به موازات آن نیز پاره‌های معانی مفهوم لوگوس را که کلمه و کلام، زبان و بیان، نطق و منطق، عقل و اندیشه، دلیل و برهان، علت و ایده، نظر و منظر، اسم و معرفت اغلب در سنت فکری و اندیشه و زبان هلنی و فلسفه غرب به مثابه مهم‌ترین معانی مورد توجه بوده یادآور شدیم.

در سرآغاز انجیل یوحنا نیز «آرخه»، «لوگوس» و «تئوس» با مترادف و تطابق معنایی مکاشفه و بیان شده‌اند^(۵) که بحث آن را در فرصت و مناسبتی دیگر به اقتضای موضوع به میان خواهیم کشید.

ریشه واژه هلنی - هند و اروپایی «ایستوریا» یا «هیستوری» (*Istoria*) نیز چنان که زبان‌شناسی تطبیقی زبان‌های باستانی به ما می‌گوید کلیدی‌ترین معنای مشترکی که از آن می‌توان افاده و تعبیر کرد آموختن، شناختن و شناخت است.^(۶) لذا مفهوم تاریخ به معنای آگاهی، اندیشه و شناخت، خود می‌تواند مدخل مهمی در فرآیند بحث و فهم ما از رابطه بنیانی آرخه و لوگوس با تاریخ قرار گیرد. این مسأله از جهات دیگر نیز دارای اهمیت است که در ادامه سخن به آن اشاره خواهد شد.

تاریخ آدمی به مثابه یک رویداد یا فرآیند نیز، خود، فی نفسه بدون دخالت آگاهی، کنش اندیشه، معرفت و آفرینندگی وجود قابل تصور نیست؛ لیکن آگاهی، اندیشه، آفرینندگی و معرفتی است که قابلیت و استعداد اندیشیدن به خویش را دارد. یعنی اندیشه‌ای که از خود می‌پرسد و معرفتی که ضعف‌ها و قوت‌ها، کاستی‌ها و توانایی‌ها، هشیاری‌ها و کودنی‌های خود را ارزیابی، نقد و داوری می‌کند. نکته مهمی که در این جا مطرح است این است که آیا می‌توان تاریخی را تاریخ ظهور و خروج وجود، کنش اندیشه و منش آگاهی و معرفت آدمی بی آن که لوگوس و آرخه‌ای بر آن مترتب بوده باشد، پذیرفت؟ به دیگر سخن آیا تاریخ آدمی تجربه و تقدیری است علی‌رغم همه قابلیت‌های آفرینندگی و کنش اندیشیدن بی بنیاد و معنا؟ یعنی بی آرخه و لوگوس؟ البته مراد ما از آرخه و لوگوس در اینجا به معنای اعم و اتم آن است.

وقتی تاریخ، تجربه و تقدیر تاریخی بشر را به مثابه نوعی ظهور وجود و کنش آزاد اندیشه و منش دانستن و شناختن می‌پذیریم منطقاً و متعاقباً یا

که این مهم نیز بیرون از صلاحیت ماست. هر چند نقطه عزیمت و حرکت ما معناکاوی سه مفهوم کلیدی بیش نیست لیکن واقعیت این است که هر سه مفهوم مورد بحث آنقدر معنا و معرفت، سنت و تفکر، تجربه تاریخی، میراث و منظر یا عقیده و باور را زیر سقف بلند خود جای و پناه داده‌اند که کاویدن و واگشودن هر کدام خود مستلزم سرمایه و هزینه یک زندگی، تلاش و کنگاش خواهد بود. با وجود همه دشواری‌ها، جدال‌ها و مناقشه‌های موجود و قابل پیش‌بینی، کوشیده‌ایم قرائت و تقریری نو از بستر معنا و مفهوم، از واژه آرکئولوژی طرح و ارائه دهیم.

هر شأن و منزلتی که ما بخواهیم برای پدیده «آرکئولوژی» قابل شویم، واقعیت این است که یکی از شرایط‌های مهم نقد و فهم موجودیت و فلسفه وجودی آن این است که بپذیریم با رویداد و رویکردی مواجه هستیم که از بنیاد با هستی‌شناسی و منظر تاریخی معاصر به هم در پیچیده است.

گامی که برگرفته و مشی و مشربی که اتخاذ کرده‌ایم یقیناً تنها گام و راه در فهم آرکئولوژی و شناخت فلسفه وجودی آن نیست. گام‌های بسیاری را در فهم آرکئولوژی می‌توان برگرفت و راه‌های بسیاری را نیز در شناخت فلسفه وجودی آن می‌توان پیمود. چنان که دهه‌ها پیش از ما دیگران برگرفته و پیموده‌اند. ما همچنان در آغاز حرکت و عزیمت مانده و به تقلید و اقتداء، اکتفا و بسند کرده‌ایم. دیگران یک کوه تجربه و اندیشه، اندوخته و پیش روی ما نهاده‌اند بی آن که توانسته باشیم لب اندیشه از آن همه تجربه و تفکر تر کنیم.

طرح مفهوم‌شناسی «آرکئولوژی» در اینجا به معنای آن نیست که بر این باوریم از هر مفهومی در فهم هر دانش و معرفتی می‌توان از چنین مشی و منظری بهره جست. واقعیت این است که این یک امتیاز مهم برای رشته و ابزار شناخت باستان‌شناسانه می‌تواند تلقی شود که متصف به اسم و اصطلاحی است عمیقاً قابل انطباق با موجودیت، فلسفه وجودی، مصالح و موادی که آن را ساخته‌اند. لذا درنگ و تأملی که در معناکاوی و فهم اصطلاح «آرکئولوژی» پیشه کرده‌ایم نه تنها راه را در شناخت و فهم اصولی و مفاهیم بسیار دیگر رویکرد باستان‌شناسانه گشوده و هموارتر خواهد کرد که اساساً دستیابی به قرائت و تقریری نو از ریشه‌ها و بن واژه‌های مفهوم «آرکئولوژی» زمینه را برای شناخت عمیق‌تر ما از مسأله‌ها، حدس‌ها و فرض‌ها، موضوعات و راهکارها یا پارادایم‌های پژوهشی و همچنین هدف‌ها و مقصدها و ساختار معرفتی باستان‌شناسی، سستی‌ها و کاستی‌ها یا قوت‌ها و قابلیت‌های معرفت باستان‌شناسانه از تاریخ، فرآیند، تجربه و موقعیت تاریخی بشر نیز فراهم‌تر کرده و میدان را برای نقد، ارزیابی، مقایسه و شناخت اصولی و منطقی‌تر پدیده «آرکئولوژی» با شناخت‌ها، اندیشه‌ها، دانش‌ها، مشرب‌ها، شیوه‌ها و ابزارهای شناخت همگن و ناهمگن دیگر نیز وسیع‌تر خواهد نمود.

در اینجا هر چند به صورت فشرده و به استعاره و اشاره، سرفصل‌های چهار بحث محوری را در مشی مفهوم‌شناسی اصطلاح «آرکئولوژی»

منظر مدرنیته ارض تاریخ و روان و وجدان انسان معاصر غربی را از ریشه و بُن لرزانده و برای رهایی از مخاطرات ویرانگر آن جسور و بی قرار در طلب حدیث و اخبار و بُن بخشیدن و معنا کردن تاریخ و موقعیت تاریخی بشر، لایه به لایه تاریخ و میراث گذشته ملت‌ها را با سرمایه و هزینه زندگی نسل‌ها و اندیشه‌ها لایه به لایه می‌جوید و می‌کاود و به خام، ساده و مشکوک‌ترین اثر کنش و منش احساس و اندیشه آدمی اعتبار و موضوعیت شناخت می‌بخشد، آرکئولوژی و منظر و معرفت باستان شناسانه از تاریخ چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟

البته اگر ما نیز چون گذشتگان از منظر و مقام حضور و شهود، وحی و اشراق، ایمان و عرفان، به عالم و آدم نظر می‌کردیم و تاریخ و تقدیر تاریخی بشر را در پرتو اسرار الهی می‌فهمیدیم و چون حافظ سرود خموشی دل آگاهانه از سر سر می‌سرودیم:

حافظ اسرار الهی کس نمی‌داند خموش

از که می‌پرسی که دور روزگاران را چه شد^(۸)

و گنج عاقبت را در سرای خویشتن احساس می‌کردیم:

مرو به خانه ارباب بی‌مروت دهر

که گنج عاقبت در سرای خویشتن است^(۹)

و سخنی برای گفتن و افق و منظری برای نگریستن و اندیشیدن می‌داشتیم فقدان منظر، معرفت، رویکرد یا رجوع آرکئولوژیک در جامعه معاصر ما نه تنها سستی و کاستی سنت و میراث و آگاهی یا معرفت تاریخی ما تلقی نمی‌شد بلکه به طریقی پاسخ و توجیه و توضیحی نیز می‌توانستیم برایش ارائه کنیم. لیکن مسأله هنگامی دشوار و پیچیده می‌شود که دیگر نه اهل حضوریم، چون خودی در گذشته، و نه اهل حصول چنانکه دیگری، امروز، نه اهل عرفان و برهان، نه فراتاریخ و نه تاریخ، نه میراث‌دار سنت‌های زنده خویش و نه مستعد شناخت اندیشه دیگری. هنر پیشه‌ایم، و آماده ایفای هر نقشی به اقتضای شرایط.

«آرکئولوژی» و رویکرد باستان شناسانه در عالم مدرن و بنیان‌های فلسفه وجودی آن بر تقدیر تراژیک تاریخی بشر مدرنیته، بشری که موقعیت مطلق تاریخی خود را پذیرفته، نهاده و بنا شده است. فهم چنین رویکرد و رجوعی چنان که پیشتر نیز به آن اشاره کرده‌ایم با تقلید و اقتداء و اکتفا به دیگری و هنرپیشگی ممکن نیست. «آرکئولوژی» و فلسفه وجودی آن استوار بر آرچه و لوگوس است که بی نقد و فهم این، شناخت و تعریف آن ممکن و میسر نخواهد شد. آرکئولوژی و رجوع آرکئولوژیک به هر پدیده و واقعیتی چنان یا اندیشه، منظر و معرفت مدرنیته از انسان، جهان، تاریخ، ماده و حیات به هم در پیچیده و تأییده که در هر شکلی از اندیشه، شناخت و حتی ذوق و احساس بشر عالم مدرن حضور آن را آشکارا و عمیقاً می‌توان احساس و تجربه کرد و زیست. فلسفه، اندیشه و معرفت تاریخی معاصر نیز از ریشه و بنیاد، خصلت آرکئولوژیک داشته و هر چه سن و عمر بیشتر بر او گذشته و فربه تر شده ماهیت آرکئولوژیک خود را آشکار و عریان تر کرده است. نوعی حرکت شتابان و بی‌مهار دانش‌های نوین، به سمت جراحی لایه به لایه و کاویدن آرکئولوژیک واقعیت‌ها، پدیده‌ها و رویدادها به موازات تلاش برای دستیابی به راه حل‌های مطلوب و مقبول تر را به شیوه آرکئولوژیک کم و بیش

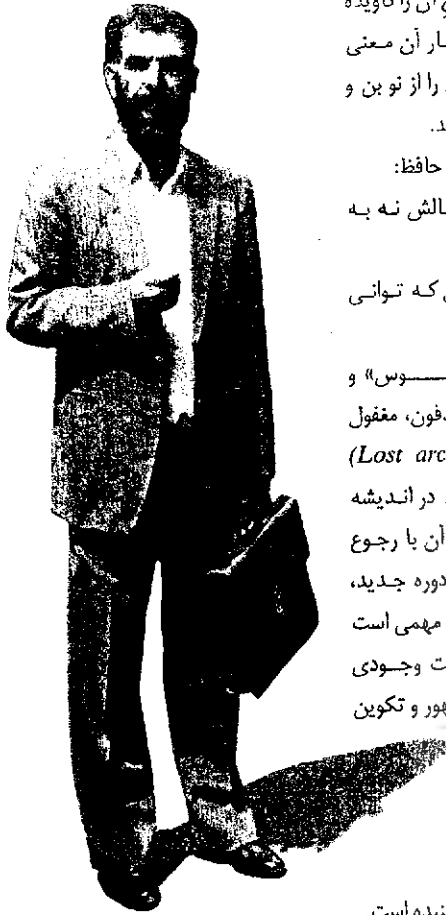
خواهیم پرسید و یا آن که اذعان خواهیم ورزید که چنین خروج و ظهور، کنش و منش یا تجربه و تقدیری نمی‌توانسته بدون آرچه و لوگوس یعنی بی‌بنیاد و معنا و بی‌بهره از اصل، قاعده و اصالت بوده باشد. حتی وقتی زیر سقف‌های سست انارشیزم (*An - archism*) یعنی بی‌بنیادی، تهی‌بودگی و محال اندیشی (*absurdity*) و تهی‌معنایی (*meaninglessness*) تاریخ و تجربه و تقدیر تاریخی بشر، مایوس و ناامیدوار پناه می‌جوییم باز همچنان ناگزیریم بپذیریم که آن سقف‌های سست و خانه‌های ویران نیز برپی و پایه و بنیانی نهاده و بنا شده‌اند.^(۷) لذا منطقی‌تر از هر منظری که به تاریخ، تجربه و تقدیر تاریخی بشر نگریسته و بیاندیشیم همچنان آن را در آرچه و لوگوس مندمج و مندرج می‌یابیم.

همة فلسفه وجودی آرکئولوژی (باستان‌شناسی) نیز مولود چنین اندیشه و باوری است، یعنی اذعان و اعتراف به این واقعیت که به هر رو تجربه تاریخی بشر و تاریخ، تاریخی با آرچه و لوگوس یعنی با مینا و معناست، آرکئولوژی (باستان‌شناسی) یعنی باور به این واقعیت که بشر تاریخی را پشت سر نهاده و تجربه کرده و می‌نماید که در آرچه و لوگوس مندرج و مندمج است. از طرفی هر شکلی از تجربه و اندیشه تاریخی از هر ساحت و مرتبتی که بر تاریخ تأییده و تحت هر شرط و وضعی که جامعه واقعیت بر قامت آراسته، همواره با آرچه و لوگوس به معنای اعم و اتم یا اخص و اقل آن مرتبط بوده و در پیچیده است. ذهن آدمی چون تاریخ را تجربه‌ای با آرچه و لوگوس می‌پذیرد، در طلب و تمنای آن لایه به لایه، سنت و میراثی که از آن به صورت «آرخون» یعنی آثار، به جای مانده می‌کاود. چنین است که حتی خام، ساده، کهن و مشکوک‌ترین آثار به جای مانده از تجربه تاریخی آدمی به مثابه پژوهی از کنش اندیشه، منش آفرینندگی و معرفت او برای انسان معاصر اعتبار و موضوعیت شناخت می‌پذیرد.

در بن و بنیاد یأس، اضطراب، اندیشه و ایده بی‌بنیادی و تجربه تهی بودگی انسان معاصر به ویژه بشر باختر زمین لایه به لایه نوعی اذعان و باور به آرچه و لوگوس را می‌توان کاوید و یافت. فلسفه وجودی آرکئولوژی منبعث و برآمده از چنین باور و اعترافی است که از زیر لایه‌های ضخیم یأس و تهی بودگی خود را آشکار کرده است.

غناى بار فلسفى و معرفتى مفهوم آرکئولوژى آن گونه که مورد توجه و ژرف‌کاوى فلیسوفان و معرفت‌شناسان معاصر قرار گرفته باستان‌شناسان همچنان از آن بی‌خبر مانده‌اند. سر اندیشه و ذهن آن‌ها بیشتر گرم آرخون یعنی آثار و اجساد و اجسام بوده تا آرچه و لوگوس.

پارادوکس فلسفه وجودی آرکئولوژی و ظهور آن در عالم مدرن این جاست که تمدنی، گذشته و تاریخ ملت‌ها را زیر جراحی‌های بی‌امان ذهن و اندیشه جسور و بی‌قرار خود گرفته و به سخن آندره مالرو: «تنها تمدنی است که نمی‌داند برای چه هست»!^(۱۰) به راستی برای جوامعی که تراژدی تهی‌بودگی و هول احساس و اندیشه بی‌بنیادی تاریخ و تقدیر تاریخی بشر، آن گونه که در عالم مدرن و اندیشه و



لایه به لایه باستان شناسانه می‌بایست تاریخ آن را کاویده و با اتکاء به آثار آن معنی «آرخئون» تاریخ را از تو بن و معنا و مبنا بخشید.

اما به سخن حافظ:

گر چه وصالش نه به کوشش دهند
آنقدر ای دل که توانی بکوش^(۱۱)

مسأله «لوگوس» و

«آرخه» مرده، مدفون، مغفول

و مفقود (*Lost arché*)

(*Lost Logos*) در اندیشه

مدرنیته و رابطه آن با رجوع

آرکئولوژیک در دوره جدید،

خود موضوع بحث مهمی است

که باعث وجودی

«آرکئولوژی» و ظهور و تکوین

آن عمیقاً به هم تنیده است.

به هر رو نکته مهم و شایان ذکر این است که رابطه معرفت و اندیشه بشر با «آرخه» و «لوگوس» به همان اندازه بنیادی و ماهوی است که رابطه «آرکئولوژی» خاصه به مفهوم عام‌تر آن با اصل معرفت، «آرخه» و «لوگوس». چنان که گفته‌ایم «آرکئولوژی» از ریشه و بنیاد یعنی تلاش برای دستیابی به معرفت و فهم «آرخه» و «لوگوس». شناختی که خود بنا و بنیانش بر «آرخه» و «لوگوس» پی نهاده شده است. بنابراین «آرکئولوژی» چنان که هر شکلی از معرفت و تجربه معرفتی انسان بدون خیزش و حرکت از «آرخه» و «لوگوس» و رجوع به آن یعنی هیچ.

«آرکئولوژی» و رویکرد باستان شناسانه در عالم مدرن و بنیان‌های فلسفه وجودی آن بر تقدیر تراژیک تاریخی بشر مدرنیته، بشری که موقعیت مطلق تاریخی خود را پذیرفته، نهاده و بنا شده است.

نکته مهم دیگر آن که نقد و تبیین فلسفی و معرفت شناسانه هیچ اندیشه، شناخت و دانشی بدون رجوع به «آرخه» و «لوگوس» یا مبانی معانی (*Arches = principes Logiques*) که به مثابه عناصر، مواد و مصالح اصلی هر دانشی را پی و بنا نهاده و می‌سازند ممکن نیست. چنین است که وقتی از فلسفه وجودی دانشی سخن می‌گوییم مراد اغلب همان

همه جا می‌توان مشاهده کرد؛ لیکن بحث، نقد و داوری آن، خود، موضوع مستقل دیگری است که در فرصت و مناسبتی دیگر طرح‌اش را می‌توان افکند و گسترده.

همه فلسفه وجودی آرکئولوژی (باستان‌شناسی) نیز مولود چنین اندیشه و باوری است، یعنی اذعان و اعتراف به این واقعیت که به هر رو تجربه تاریخی بشر و تاریخ، تاریخی با آرخه و لوگوس یعنی با مبنا و معناست، آرکئولوژی (باستان‌شناسی) یعنی باور به این واقعیت که بشر تاریخی را پشت سر نهاده و تجربه کرده و می‌نماید که در آرخه و لوگوس مندرج و مندمج است.

نسبت انتولوژیک شناخت و معرفت باستان‌شناسانه با آرخه و لوگوس

هر شکلی از آگاهی، شناخت و کنش اندیشه آدمی یا اساساً تجربه معرفتی انسان به طریقی با آرخه و لوگوس چه به معنای اعم و اتم و چه اخص و اقل آن مربوط می‌شود.

آگاهی، اندیشه و شناخت، متعلق به قلمرو آرخه و لوگوس یعنی «مبنا» و «معنا» است. چنین نسبت و رابطه‌ای ماهوی یا انتولوژیک است. انتولوژیک به آن سبب که همواره از نوعی مبنا و معنا آرخه و لوگوس آغاز شده و نظر و رجوع به آرخه و لوگوس یا مبنا و معنا نیز دارد. وقتی از این منظر به اندیشه، شناخت و تجربه معرفتی انسان و نسبتی که با آرخه و لوگوس می‌تواند داشته باشد می‌اندیشیم. مفهوم آرکئولوژی معنای عام و عمیق تری را در آغوش خود پناه داده و تعریف جامع تری را می‌طلبد. مراد ما از این عبارت این است که وقتی رابطه ماهوی اندیشه و شناخت آدمی را با آرخه و لوگوس می‌پذیریم آرکئولوژی یعنی طلب و تمنای معرفت به آرخه و لوگوس یا به مبنا و معنای چیزها، همیشه می‌توانسته وجود داشته باشد. لیکن پس از ظهور شرایط جدید تاریخی با هیأت و صورتی نو و بی‌سابقه یعنی عمیقاً و آشکارا متمایز از گذشته پدیدار شده است. در نتیجه نه تنها معرفت و تجربه معرفتی آدمی بطور عام که آرکئولوژی و معرفت و اندیشه باستان‌شناسانه (آرکئولوژیک) به طور خاص با آرخه یعنی بنیاد، اصل و منشاء هر پدیده و واقعیتی و لوگوس یعنی «علت» و غایت یا دلیل و معنای چیزها در پیچیده و می‌تابد.

پدیدد «آرکئولوژی» و رویکرد باستان شناسانه در شرایط جدید تاریخی و عالم مدرنیته به «آرخه» و «لوگوس» از آن جهت نو بنیاد و بی‌سابقه است که از اندیشه، منظر، تجربه و نوعی معرفت تاریخی می‌تراود که به «آرخه» و «لوگوس» به مثابه یک حقیقت زنده، متعالی، الوهی که بدایت و نهایت هستی را در ظل ذات یگانه خود می‌گیرد، نمی‌اندیشد و باور نیز نمی‌ورزد.

«آرخه»، «لوگوس» و «تنوس» (خداوند) به سخن فیلسوف تراژیک و انتقادی معاصر، نیچه، در عالم مدرن مرده و به قتل رسیده و در خانه وجود انسان نیز به خاک سپرده شده است.^(۱۲) لذا آن چه به جای مانده جسم و جسد «آرخه»، «لوگوس» و «تنوس» مرده، مغفول، مفقود و مستور است که

این که مراد ما از مفهوم آرچه و لوگوس مفقود یا آرچه‌ها و لوگوس‌های مفقود و مستور یا آرختون، تا آرچه‌ها «داده‌های ناقص و یافته‌های صامت آرکتولوژیک» چیست؟ یا استنباط، طرز تلقی، داوری و تعریف ما از چنین مفاهیمی در عرصه مطالعات، بحث‌ها، نقدها و ژرف‌کاوی‌های معرفت‌شناسانه و اپیستمولوژیک آرکتولوژی (باستان‌شناسی) چگونه است؟ چه طرح و تعریف یا تعبیری را برای شناخت هر چه اصولی و منطقی‌تر آن‌ها پیشنهاد می‌کنیم؟ در فرایند و ادامه بحث‌ها، یک‌بار از آغاز کردیم طرح نقد، وصف و توضیح‌شان را خواهیم افکند. لیکن پیش از گشودن و گستردن مدخل و میدان مسأله آرچه و لوگوس مفقود (*Lost Logos*) در باستان‌شناسی همچنان با موضوعات و مسأله‌های محوری دیگر در فهم و معناکاوی مفهوم آرچه، لوگوس و آرکتولوژی دست و پنجه فشرد و ضرورت دارد دو مسأله دیگر یعنی: «بودن و وجود داشتن در ظل آرچه و لوگوس» و همچنین «آرچه و لوگوس به مثابه یک طلب و تمنای جاودانه بشری» نیز پرداخته شود.

پی‌نوشت

۱- قد سألها قوم من فلکم ثم اصحابها کافرین، (قرآن مجید سوره مائده آیه ۱۰۲). آیه هشدار دهنده و بیدارکننده‌ای است. هشدار دهنده از آن جهت که وقتی دستگاه گوارش ذهن و اندیشه جامعه و فرهنگ با قوم و ملتی توانایی هضم و جذب پاسخهایی که به او داده می‌شود نداشته باشد چه اندازه می‌تواند برای سلامتی او اختلال آور و ناگوار بوده و عواقب زیانباری را بدنبال داشته باشد. پدیده «آرکتولوژی» و رجوع باستان‌شناسانه به گذشته، مولود پرسش‌های مهم تاریخی در اندیشه تاریخ‌گرا، جسور و بی‌قرار معاصر غرب بوده است. پاسخ‌های به کف آمده نیز با وجود همه سستی‌ها و کاستی‌ها، نشان‌دهنده برای دستگاه هاضمه اندیشه غربیان قابل هضم و گوارا تر بوده تا برای ماکه هیچ شناخت عمیقی از ضرورت آن پرسش‌ها و قابلیت پاسخ‌های حاصل شده نداشته‌ایم. اکنون دستگاه گوارش زبان، ذهن، اندیشه و فرهنگ ما چنانکه جوامع معاصر دیگر به سبب همین بی‌تجربگی و فقدان شناخت منطقی از بنیان‌های اندیشه و منظر عالم مدرن که باستان‌شناسی بارزترین مصداق آن بوده دستخوش چنان سرگشتگی و آشفتگی یا اختلال شده که منباهش را در گذشته کمتر سراغ داشته‌ایم.

2- Genealogy

3- Semantics

4- Deconstruction

5- انجیل یوحنا با این عبارت آغاز می‌شود:

«در ابتدا (آرچه = *En arché*) کلمه (لوگوس = *Logos*) بود و کلمه (لوگوس) نزد خدا (توس = *Theos*) بود و کلمه (لوگوس) خدا بود.»

6- *L'Histoire et ses méthodes, Encyclopédie de la Pléiade, Editions Gullimard, Paris (1961) Vol, A, PP: 24-5.*

7- "Pour La première Fois une civilisation ne Connait Pus sa reison d'être" (*Le monde, 30, 11: 67*).

۸- حافظ نامه: بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش، چاپ دوم، ۱۳۶۷، ص ۶۲۴.

۹- جامع نسخ حافظ، مسعود فرزاد، انتشارات دانشگاه بهلولی (شیراز)، بی‌تا، ص ۵۱.

۱۰- ر.ک به آثار نتیجه در همین زمینه.

۱۱- جامع نسخ حافظ: ص ۳۲۷.

«آرچه» و «لوگوس» یا مبنا و مبانی اصولی و منطقی آن است. بسیاری از آثار و متونی که به فلسفه، دانش‌شناسی یا اپیستمولوژی دانش‌ها مربوط می‌شوند اغلب عنوان مبانی را بر پیشانی داشته‌اند. عناوینی چون مبانی دانش فیزیکی، شیمی، بیوشیمی، ریاضیات، تاریخ، ژنتیک، اخترشناسی، زیست‌شناسی، روانشناسی، جامعه‌شناسی، زبان‌شناسی و موارد مشابه دیگر همه مبتنی و مؤید همین رابطه آنتولوژیک و بنیانی دانش‌ها و شناخت‌ها با مفهوم «آرچه» و «لوگوس» است.

فلسفه، اندیشه و معرفت تاریخی معاصر نیز از ریشه و بنیاد، خصلت آرکتولوژیک داشته و هر چه سن و عمر بیشتر بر او گذشته و فربه‌تر شده ماهیت آرکتولوژیک خود را آشکار و عریان تر کرده است.

این مسأله و موارد دیگری که در فهم مفهوم کلیدی «آرچه»، «لوگوس» و «آرکتولوژی» به آنها اشاره کردیم سبب می‌شود تا به مفهوم «آرکتولوژی» از منظری فزاینده‌نگریسته و بیندیشیم.

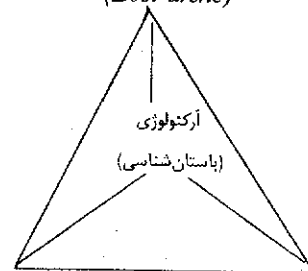
واقعیت این است که در زیر لایه‌ها و ریشه‌های نهان‌تر هر شکلی از معرفت و دانش، نوعی «آرکتولوژی» و تلاش برای فهم «آرکتولوژیک» یا دستیابی به «آرچه» و «لوگوس» هر پدیده، واقعیت و رویداد یا اساساً هر مسأله و موضوعی را می‌توان مشاهده کرد و پذیرفت. از این منظر اندیشیدن، شناختن و کنش دانستن با نوعی کوشش آرکتولوژیک برای فهم «آرچه» و «لوگوس» به معنای عام و جامع‌تر آن ربط و وثیق و آنتولوژیک داشته و «آرکتولوژی» را بیش از یک رویکرد و ابزار دانستن یا رشته آکادمیک نوپدید معاصر می‌بایست فهمید و تعریف کرد.

سوای این مسأله چنان که گفته‌ایم «آرکتولوژی» خود فی نفسه و از بنیاد کنش و کوشش شناخت «آرچه» و «لوگوس» است؛ لیکن به واسطه و با اتکاء به آثار «آرچه» و «لوگوس»، یعنی از مجاری کردن و کاویدن و جستن و یافتن و گردآوری و داوری «آرختون». یا «تا... آرچه‌ها» (آثار، بقایا، یافته‌ها و داده‌های باستانی). چرا که «آرچه» در اینجا، یعنی در عرصه پژوهش آرکتولوژیک به مثابه یک رشته آکادمیک و ابزار دانستن و شناختن، مفقود است.

نتیجه‌ای که از این بحث در فهم مفهوم «آرکتولوژی» می‌توان گرفت نمودار زیر است:

آرچه (مبناها، بوده‌ها، عاملان و فاعلان) مفقود

(Lost arché)



لوگوس (بوده‌ها، معناها) مفقود

(Lost Logos)

(داده‌ها) آرختون، نقص، فقدان

(incompleteness inadequacy)